

به‌زیستن به‌عنوان مفهومی چندبعدی: واکاوی مفاهیم و تعاریف

مریم شریفیان ثانی^{*}، نسیم زنجری^{**}

مقدمه: به‌زیستن مفهومی کلیدی در رفاه و سیاست اجتماعی است که در چند دهه اخیر، به‌دلایل نظری و سیاستی، هم در مجامع دانشگاهی و هم در عرصه سیاست‌گذاری، اهمیت درخور توجهی یافته است. با این حال، هنوز تعریف مشخص و جامعی از این مفهوم وجود ندارد. رسیدن به تعریفی مشخص از به‌زیستن، گامی ضروری برای ساختن چارچوبی مفهومی و سنجش آن است. **مرور انتقادی:** مقاله مروری پیش رو با تحلیل و نقد تحقیقات قبلی درباره تعاریف و مفاهیم به‌زیستن از دیدگاه‌های مختلف عینی‌گرا و ذهنی‌گرا و همچنین رویکردهای لذت‌گرایی و سعادت‌خواهی انجام شد و بر همین اساس، جمع‌بندی روشنی از تعاریف مختلف و ابعاد آن ارائه شده است. بررسی پیشینه مفهومی و نظری به‌زیستن نشان داد که هم در نظریه اجتماعی و هم در گفت‌وگو عامه، هنوز توافق و اجماعی بر سر تعریف نظری و عملیاتی آن وجود ندارد؛ به‌بیان دیگر، به‌زیستن مفهومی پیچیده و چندبعدی و بین‌رشته‌ای است. این موضوع به افزایش مفاهیم و تعاریف در اشاره به این مفهوم منجر شده است که این تعاریف، اغلب هم‌پوشی و تناقض معنایی با هم دارند.

بحث: باتوجه به اینکه در تعاریف به‌زیستن، بهتر است بین دو دیدگاه پنهانگر (از بیرون به درون) و ژرفانگر (از درون به بیرون) تمایز قائل شویم، از هر یک از این دو دیدگاه که بخواهیم به به‌زیستن نگاه کنیم، فرد می‌تواند با محیط خارج از خود گفت‌وگو و شنود برقرار کند و به دنبال حفظ تعادل بین فضای درون و بیرون از خود است. بر مبنای تحلیل مطالعات پیشین، سعی شده است تا تعریفی مشخص و جامع از به‌زیستن پیشنهاد شود. براساس این تعریف، «به‌زیستن وضعیت خوشایندی است که در ارتباط با بستر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیط معنا پیدا می‌کند. این وضعیت پویاست و فرد دائماً بین فضای درونی خود با فضای بیرونی گفت‌وگو و شنود برقرار می‌کند که به ارزیابی از موقعیت‌ها می‌انجامد. برهم‌خوردن برداشت فرد از تعادل بین فضای درون و بیرونش و همچنین هماهنگی نداشتن عناصر بیرونی، وضعیت خوشایند فرد را برهم می‌زند. همچنین، این وضعیت فرایندی بوده و از انباشت تجارب فرد در طول دوران‌های مختلف زندگی، کودکی، جوانی، میان‌سالی، بزرگسالی و سالمندی شکل می‌گیرد.»

کلیدواژه‌ها: به‌زیستن، تعادل، تعریف، چندبعدی، موقعیت پویا.

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۷/۰۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲۰

* دکترای علوم اجتماعی (سیاست اجتماعی)، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران.

** دانشجوی دکتری سلامت و رفاه اجتماعی، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تهران، ایران.

<zanjari.nz@gmail.com> (نویسنده مسئول)

مقدمه

به‌زیستن^۱ مفهومی کلیدی در رفاه و سیاست اجتماعی است که در چند دهه اخیر، به‌دلایل نظری و سیاستی، هم در دنیای مجامع علمی و دانشگاهی و هم در عرصه سیاست‌گذاری، اهمیت درخور توجهی یافته است. با این حال، هنوز تعریف مشخص و جامعی از این مفهوم وجود ندارد. رسیدن به تعریفی مشخص از به‌زیستن، گامی ضروری برای ساختن چارچوبی مفهومی و سنجش آن است.^{۲*}

به‌زیستن در گفتمان تخصصی و عامه، در معانی و موقعیت‌های مختلف به‌کار برده می‌شود؛ در مکالمات روزمره، در معانی شادبودن، سلامتی، کامیابی^۳ و همچنین به‌معنای موقعیتی خوب و رضایت‌بخش از زندگی متداول است. در گفتمان دانشگاهی، بیشتر، اقتصاددانان و روان‌شناسان از مفهوم به‌زیستن استفاده می‌کنند. از این‌رو، بسیاری از تحقیقات برای اندازه‌گیری، فقط به سنجش به‌زیستن ذهنی یا وضعیت اقتصادی افراد بسنده کرده‌اند. البته اخیراً جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان نیز با مطرح کردن مفهوم «به‌زیستن اجتماعی»، این واژه را از نظر مفهومی و تجربی بررسی کرده‌اند و مسیرهایی را که در نبود به‌زیستن به ناسازگاری فرد با اجتماع منجر می‌شود، ترسیم کرده‌اند؛ بنابراین به‌زیستن مفهومی چندبُعدی و بین‌رشته‌ای است. این موضوع به زیاد شدن مفاهیم و تعاریف از این مفهوم منتج شده است که اغلب هم‌پوشی و گاهی تناقض معنایی دارند؛ تا جایی که برخی محققان (سیدهاوس^۴، ۱۹۹۵؛ براوایس^۵، ۲۰۰۱) در جمع‌بندی تعاریف به‌زیستن به تناقض در تعریف رسیده‌اند: اینکه به‌زیستن مفهومی توخالی^۶ است یا برعکس، واژه‌ای بسیار پرمعناست و هیچ لغت دیگری نمی‌تواند معنای آن را بیان کند. پس به‌زیستن ذاتاً مفهومی

1. well-being

۲. در متون فارسی، واژه‌ها و مفاهیم متعددی نظیر آسایش، بهروزی، بهزیستی، سعادت، سلامت، به‌باشی و حتی رفاه به‌عنوان معادل well-being آورده شده است. در این مقاله واژه «به‌زیستن» برای معادل فارسی آن انتخاب شده است. به‌نظر می‌رسد به‌زیستن بار معنایی عمیق این مفهوم ترکیبی را به‌همراه دارد و چندبُعدی بودن آن را نشان می‌دهد.

3. prosperity

4. Seedhouse

5. Brawais

6. empty notion

بحث‌برانگیز است و براساس اینکه چه کسی و برای چه منظوری از آن استفاده می‌کند، معنای آن متغیر است.

در دوران مدرن، بعد از جنگ جهانی دوم، بیشتر، معنای اقتصادی به‌زیستن غالب بوده است که شامل منابع مادی تحت کنترل و مطلوبیتی بود که با درآمد سرانه در مقیاس ملی سنجیده می‌شد؛ اما در دو دههٔ اخیر، مسائلی دربارهٔ مفهوم به‌زیستن و اندازه‌گیری و شاخص‌های آن مطرح شده است. در نتیجه، به‌زیستن از مفهومی اقتصادی و روان‌شناختی به مفهومی پویا و وابسته به بستر اجتماعی تبدیل شد. در مفهوم‌سازی‌های جدید، به‌زیستن فقط خروجی نیست؛ بلکه فرایندی است که در مقیاس فردی و اجتماعی، عینی و ذهنی بحث و اندازه‌گیری می‌شود. به‌علاوه، معنای به‌زیستن و بدزیستن^۱ در فعل و انفعال با فرایندها و بسترهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بشر، تولید و بازتولید می‌شود.

با وجود اهمیت و گستردگی و چندبُعدی بودن مفهوم به‌زیستن، هنوز معنایی که بر سر آن توافق وجود داشته باشد، برای آن در نظر گرفته نشده است؛ به‌طوری‌که والش^۲ در دائرةالمعارف فلسفی آکسفورد (۲۰۰۵) به این قضیه اذعان دارد و بیان می‌کند که از به‌زیستن تعاریف و تفسیرهای متعددی وجود دارد و هنوز تعریف مشخص و جامعی از مفهوم به‌زیستن ارائه نشده است. براین اساس، در این مقاله برآنیم تا ضمن مروری مبتنی بر نقد تعاریف نظری و تجربی به‌زیستن، تعریفی مشخص و جامع برای آن پیشنهاد کنیم.

مرور انتقادی بر رویکردها و تعاریف به‌زیستن

در این بخش از مقاله، ابتدا مروری بر رویکردهای فلسفی نظری به‌زیستن خواهیم داشت، سپس تعاریف و مفاهیم ارائه‌شده از به‌زیستن را بررسی و نقد خواهیم کرد.

۱. رویکردهای فلسفی نظری به‌زیستن: به‌زیستن در فلسفه، بیشتر برای توصیف آنچه غیرابزاری و براساس ارزش عاقبت‌اندیشانه^۳ برای انسان خوب است، به‌کار رفته است.

1. illbeing

2. Walsh

3. prudential value

در متون فلسفی نیز، به‌زیستن ارتباط معنایی تنگاتنگی با دو مفهوم «رفاه»^۱ و «شادکامی»^۲ دارد. نقطه مقابل به‌زیستن، «بدزیستن»، «بدگذرانی»^۳ و «بدبختی»^۴ است که بر ابعاد منفی زندگی افراد دلالت دارد. متفکران حوزه فلسفه به‌زیستن را بیشتر نوعی ارزش می‌دانند که عاقبت‌اندیشانه نامیده می‌شود تا آن را از ارزش‌های زیباشناسی و اخلاقی جدا کنند (دائرةالمعارف فلسفی استنفورد^۵، ۲۰۰۱).

در تلاش برای مفهوم‌سازی به‌زیستن، دو رهیافت نظری متضاد با عنوان «لذت‌خواهی»^۶ و «سعادت‌خواهی»^۷ شکل گرفته است. رهیافت لذت‌خواهی، به‌زیستن را به شادی ذهنی و تجربه لذت متصل می‌کند و بیشتر به تجربه ذهنی رضایت و لذت افراد بازمی‌گردد که در واقع، رویکردی درآمد‌مصرف است. در مقابل آن، رهیافت سعادت‌خواهی قرار می‌گیرد که به‌زیستن را برابر با لذت و شادی ذهنی نمی‌داند؛ زیرا لذت، پیامدی را منتج می‌شود که فقط زمینه و مقدمه شادی روانی شده و لزوماً به‌زیستن و خوشی را افزایش نمی‌دهد. این رویکرد بر بافت اجتماعی تأکید بیشتری دارد.

رهیافت سعادت‌خواهی از مفهوم مدنظر ارسطو گرفته شده است؛ ارسطو بر این باور است که هر خواسته لذت‌بخشی ارزش دنبال کردن ندارد و خوشی تولید نمی‌کند؛ بلکه شادی واقعی در دنبال کردن زندگی با فضیلت است (مک‌گرگور^۸، ۲۰۱۰) و در انجام دادن کاری که ارزش انجام دادن داشته باشد. به‌زیستن در رهیافت لذت‌خواهی، شامل سه عنصر رضایت از زندگی و وجود حالت مثبت و نبود حالت منفی است؛ در حالی که به‌زیستن در رهیافت سعادت‌خواهی، به واقعیت‌بخشیدن به استعداد نهان انسانی بازمی‌گردد. بحث به‌زیستن سعادت‌خواهانه بحثی گسترده در روان‌شناسی مثبت^۹ است که در حوزه خود نظریه‌هایی تولید کرده است. علاوه‌براین، رهیافت لذت‌خواهی زمینه رویکرد مطلوبیت‌گراها در اقتصاد و رویکرد به‌زیستن ذهنی در روان‌شناسی را فراهم کرد؛

1. welfare

2. happiness

3. ill-faring

4. unhappiness

5. Stanford Encyclopedia of Philosophy

6. hedonic

7. eudemonia

8. MacGregor

9. positive psychology

درحالی‌که رهیافت سعادت‌خواهی به‌زمینه‌ی به‌زیستن اقتصادی در اقتصاد و به‌زیستن روان‌شناختی در روان‌شناسی منتج شد (شبکه تحقیقات توسعه پایدار^۱، ۲۰۰۵؛ مک‌گرگور، ۲۰۱۰؛ بونیول^۲، ۲۰۱۲).

لذت‌گرایی و به‌زیستن ذهنی که تجربه‌ی شادی و رضایت از زندگی را دربرمی‌گیرد، از سعادت‌خواهی یا به‌زیستن روان‌شناختی که قابلیت بالقوه‌ی فرد را در رسیدن به هدف و رشد فردی در نظر دارد، متمایز است. به‌زیستن لذت‌گرایانه، ساختاری متمایز دارد و به‌قول داینر، سه ساختار تأثیر لذت و تأثیر فقدان ناخوشی و رضایت از زندگی دارد (هاوارث^۳ و هارت^۴، ۲۰۰۷).

علاوه‌بر دو رهیافت فلسفی مذکور، مجموعه‌ای از نظریه‌ها در ارتباط با مفهوم‌سازی به‌زیستن مطرح شده است. در این باره، پاریت^۵ (۱۹۸۴) به سه نظریه‌ی لذت‌گرایی و نظریه‌ی خواسته^۶ (میل/تمایل) و نظریه‌ی فهرست عینی^۷ اشاره کرده است که در ادامه آن‌ها را مرور می‌کنیم.

نظریه‌های لذت‌گرایی: درد و لذت، عناصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی نظریه‌های لذت‌گرایی هستند. نظریه‌های لذت‌گرایی گونه‌های متفاوتی دارند؛ نظیر لذت‌گرایی عامه^۸، لذت‌گرایی انگیزشی^۹، لذت‌گرایی هنجاری^{۱۰}، خودخواهی لذت‌گرایانه^{۱۱}، فایده‌گرایی لذت‌گرایانه^{۱۲}، لذت‌گرایی ارزش‌مدار^{۱۳} و لذت‌گرایی ابزاری^{۱۴}. در این میان، در مبحث به‌زیستن، بیشتر لذت‌گرایی ارزش‌مدار^{۱۵} مدنظر است؛ زیرا بیشترین میزان تعادل بین لذت و درد را مطرح می‌کند. لذت‌گرایی ارزش‌مدار بیان می‌کند که فقط لذت، بالذات ارزشمند است و درد، بالذات ارزشمند نیست. در این دیدگاه، لذت ذاتاً ارزشمند است و ارزش تجربه‌کردن را دارد؛ حتی اگر به منفعتی منتج نشود (دائرةالمعارف فلسفی استنفورد، ۲۰۰۱؛ ویجرز^{۱۶}، ۲۰۱۲).

- | | | | |
|---|-------------------------------|------------------------|-------------------|
| 1. Sustainable Development Research Network | 2. Boniwell | 3. Haworth | |
| 4. Hart | 5. Parfit | 6. desire | 7. objective list |
| 8. folk hedonism | 9. motivational hedonism | 10. normative hedonism | |
| 11. hedonistic egoism | 12. hedonistic utilitarianism | | |
| 13. value hedonism | 14. prudential hedonism | | |
| 15. evaluative hedonism | 16. Weijers | | |

معروف‌ترین نظریه‌پرداز رویکرد لذت‌گرایی بتنام است. او لذت را بیشترین خوشی می‌داند که ممکن است کسی در زندگی به‌دست آورد و بیشترین رنجی که ممکن است با آن مقابله کند. کارلین بحث ترجیح را درباره لذت‌های انسانی مطرح می‌کند. استوارت میل نیز بین لذت‌های کمتر و بیشتر تمایز قائل می‌شود و جزء سومی به‌نام «کیفیت» را به دو جزء کمی بتنام اضافه می‌کند (مک‌گیلورای، ۲۰۰۷).

چنان‌که پیداست، نظریه‌های لذت‌گرایی به‌زیستن را لذت تعریف می‌کنند؛ اما به‌نظر می‌رسد این نظریه در نشان‌دادن چارچوبی کلی از به‌زیستن موفق نبوده است. زیرا لذت و برقراری تعادل بین درد و لذت، نه‌تنها در ذهن، بلکه برای هر فرد هم معنای متفاوت دارد؛ پس بیشتر در قالب به‌زیستن ذهنی و رضایت باقی مانده است.

نظریه خواسته (میل / تمایل): برخلاف نظریه لذت‌گرایی که می‌گوید از هرچه زندگی را خوب می‌کند باید لذت برد، نظریه خواسته (میل / تمایل) بیان می‌کند که به‌دست‌آوردن آن چیزی که می‌خواهیم، زندگی را لذت‌بخش می‌کند؛ به‌بیان دیگر، نظریه خواسته (میل / تمایل)، به‌زیستن و شادمانی را موضوع به‌دست‌آوردن آن چیزی می‌داند که می‌خواهیم. از این‌رو، نظریه‌پردازان خواسته در تعریف به‌زیستن، بر احساس رضایت از خواسته تأکید می‌کنند (هیث‌وود^۱، ۲۰۰۶).

گستره نظریه خواسته (میل / تمایل) مربوط به حوزه اقتصاد رفاه است. اقتصاددانان، به‌زیستن افراد را در رضایت از ترجیحات و خواسته‌هایشان می‌بینند و همین موضوع باعث طراحی و ایجاد تابع مطلوبیت برای افراد شده است. در رویکردی ابتدایی، ارضای بیشتر خواسته‌ها، زندگی بهتری را رقم می‌زند؛ اما رویکردی جامع با نام خواسته آگاهانه^۲، بهترین زندگی را برای ما، خواسته خود ما می‌داند. البته به شرطی که درباره تمام آن اتفاقات، آگاه و مطلع باشیم (دائرة‌المعارف فلسفی استفورد، ۲۰۰۱). نظریه خواسته آگاهانه شاید برای به‌زیستن خیلی هم واقع‌گرایانه نباشد؛ چراکه ما همه اطلاعات مربوط به خواسته‌هایمان را

1. Heathwood

2. informed desire

نداریم. در طبقه‌بندی معروف گریفین^۱ کاملاً مطلع بودن برابر است با اینکه همه اطلاعاتی را که برنامه‌های زندگی ما را ارتقا می‌دهد، در اختیار داشته باشیم؛ درحالی‌که محدود بودن اطلاعات بشر به این معنا نیست که نمی‌توانیم زندگی خوبی داشته باشیم. ازاین‌رو، باید به‌خصوصیات به‌زیستن در دوره محدود زندگی بشری توجه کنیم (فزلباش،^۲ ۱۹۹۸).

نظریه خواسته (میل / تمایل) به دلیل نقص در رویکرد ابتدایی خود، سعی کرده است برای رسیدن به دیدگاهی جامع، با مسیر لیبرال ترکیب شود و حق افراد را در اشتباه کردن در انتخاب خواسته‌ها و تلاش کردن برای رسیدن به هدف در نظر بگیرد؛ اما در واقع، معنای به‌زیستن را به‌طور کامل نشان نمی‌دهد. چراکه به‌زیستن را فقط در ارضای خواسته و ترجیحات افراد می‌بیند و این سؤال باقی می‌ماند که اگر شخصی خواسته‌اش ارضا نشود، به‌زیستن برای او تحقق نمی‌یابد؟

نظریه فهرست عینی: این دیدگاه نمونه‌های به‌زیستن را در تجارب خوشایند و ارضای خواسته‌ها فهرست می‌کند. ممکن است این نمونه‌ها برای مثال، شامل آگاهی یا دوستی باشد. پس هر نمونه خوب و خوشایندی در این فهرست قرار می‌گیرد.

درباره اینکه بر چه مبنایی می‌توانیم ادعا کنیم که فهرست مشخصی از نمونه‌های خوب عینی وجود دارد، ناسبام^۳ اظهار می‌دارد که نمونه‌های پایه‌ای در بین تمام فرهنگ‌ها هست که درباره خوب بودن آن‌ها توافق وجود دارد و آن‌ها نمونه‌هایی هستند که به‌طور منطقی خواهان آن هستیم. او فهرستی از این نمونه‌ها را با عنوان «ظرفیت‌های کارکردی اساسی بشر»^۴ شامل انسجام^۵ و سلامت جسمی، احساس، تصور، تفکر، عاطفه^۶، منطق عملی، پیوستگی^۷، توانایی زندگی و برقراری رابطه با دیگران، ارتباط برقرار کردن با سایر گونه‌ها، بازی و کنترل کردن محیط نام می‌برد (هادلانگر^۸، ۲۰۰۰).

فهرست عینی خوبی‌هایی که هر فردی در طول دوران زندگیش برمی‌گزیند، تنها برای خودش که آن زندگی را تجربه می‌کند، خوب است. همچنین، این نمونه‌ها ارزش ذاتی دارند و

1. Griffin
2. Qizilbash
3. Nussbaum
4. central human functional capabilities
5. cohesion
6. Image
7. emotion
8. continuity
9. Hadlanger

مستقل از فردی هستند که آن‌ها را قبول کرده است. تفکری که پشت شکل‌گیری این نوع به‌زیستن وجود دارد، این است: «هنگامی که این موارد وارد زندگی یک فرد می‌شود، هر چیزی را که مربوط به ذائقه و نگرش و علاقه فرد باشد، بهتر می‌سازد. پس موارد فهرست عینی، ارزش خود را از فردی که آن را قبول کرده نگرفته‌اند» (هریسون^۱، ۲۰۰۲).

علاوه بر این‌ها، می‌توان رویکردهای فلسفی نظری مطرح شده در حیطه به‌زیستن را از دید شمارشی^۲ و توضیحی^۳ نگریست. رویکرد شمارشی، نظریه‌های بیان‌کننده موارد منجر به به‌زیستن را شامل می‌شود. رویکرد توضیحی، چرایی نمونه‌هایی را که به به‌زیستن منجر می‌شود، تبیین می‌کند (فلچر^۴، ۲۰۰۱).

جدول ۱. تقسیم‌بندی رویکردهای فلسفی نظری به‌زیستن

توضیحی	شمارشی
رویکرد سعادت‌گرایی به‌زیستن روان‌شناختی به‌زیستن در رویکردهای جدید اقتصادی و اجتماعی	رویکرد لذت‌گرایی به‌زیستن ذهنی به‌زیستن در رویکرد مطلوبیت‌گراها
رویکرد خواسته (میل / تمایل) مباحث اقتصاد رفاه	رویکرد فهرست عینی بحث نیازهای اساسی انسان

این تقسیم‌بندی، درحقیقت به دو پرسش فلسفی به‌زیستن پاسخ می‌گوید: ۱. چه عناصری به‌زیستن را تشکیل می‌دهند؟ ۲. چرا این عناصر به‌زیستن را تشکیل می‌دهند؟
براین اساس، همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، می‌توان گفت که نظریه لذت‌گرایی و فهرست عینی به‌گونه‌ای شمارشی هستند؛ درحالی‌که رویکرد سعادت‌خواهی و نظریه خواسته (میل/تمایل)، توضیحی می‌باشند.

1. Harrison 2. enumerative 3. explanatory 4. Fletcher

۲. **تعاریف به‌زیستن:** مفهوم به‌زیستن به‌تدریج از مباحث فلسفی فاصله گرفت و وارد علوم اقتصادی و اجتماعی شد. مفهوم به‌زیستن را می‌توان به‌گونه‌ای، سیر تکامل مفهوم رفاه دانست. لغت رفاه حداقل به قرن چهارده میلادی برمی‌گردد؛ در آن زمان، رفاه به‌معنای مسافرت و گردش و خوش‌گذرانی بود و شادی و کامیابی را نیز دربرمی‌گرفت (برگرفته از گاف و دیگران^۱، ۲۰۰۷؛ ویلیامز، ۱۹۸۳). اما این مفهوم در قرن بیستم میلادی به ارزیابی و تدارک نیازها در دولت‌های رفاه متصل و نیازمند توضیح و تفسیر خارجی و عینی شد. همچنین، در قرن بیستم بحث بر سر دیدگاه‌های چندبُعدی فقر و مشارکت و نهادها، راه را برای اندیشه‌های جدید دربارهٔ به‌زیستن هموار کرد.

از اوایل قرن بیستم، به‌زیستن بیشتر به مفاهیم اقتصادی نزدیک و رشد درآمد به‌مثابه معرفت بهبود به‌زیستن در نظر گرفته شد (استاتز^۲، ۲۰۰۶). از اواسط قرن، مفهوم به‌زیستن در علوم سلامت و علوم اجتماعی جایگاه خاصی پیدا کرد. در سال ۱۹۴۶، لغت به‌زیستن در تعریف سازمان جهانی بهداشت از سلامت قرار گرفت تا سلامت را نه‌تنها نبود بیماری و نقص، بلکه به‌زیستن کامل جسمی و روانی و اجتماعی قلمداد کند (سازمان بهداشت جهانی، ۱۹۴۶). از سال ۱۹۶۰، به‌زیستن در مفاهیم متفاوتی وارد علوم اجتماعی شده است (کیم^۳، ۲۰۰۰). از اواسط دههٔ ۱۹۷۰، رشد تحقیقات دانشگاهی دربارهٔ به‌زیستن و مفهوم‌سازی و اندازه‌گیری آن شروع شد. بسیاری از محققان، مطالعهٔ ریچارد استرلین^۴ در سال ۱۹۷۴ را با عنوان «آیا رشد اقتصادی، سهم افراد را افزایش می‌دهد؟»، نقطهٔ شروع این تحقیقات می‌دانند. درحقیقت، وجود برخی شواهد تجربی از افزایش رشد اقتصادی و همراه‌نبودن آن با سایر ابعاد توسعه، شروعی برای انجام تحقیقات متعدد در این حوزه شد (استول^۵ و همکاران، ۲۰۱۰). بااین‌حال، در تعاریف و معنای عملیاتی به‌زیستن توافقی وجود ندارد و مفاهیم و تعاریف متعددی برای آن بیان شده است. در ادامه به برخی از این تعاریف اشاره می‌کنیم.

1. adopted form Gough and et al

2. Stutz

3. Kim

4. Richard Easterlin

5. Stoll

شاین^۱ و جانسون^۲ (۱۹۷۸)، به‌زیستن را ارزیابی کلی از کیفیت زندگی هر فرد، براساس معیارهای برگزیده همان فرد تعریف کرده‌اند. در این تعریف، به‌زیستن با مفهوم کیفیت زندگی در نظر گرفته شده است؛ درحالی‌که، کیفیت زندگی بیشتر ممکن است بُعدی از به‌زیستن باشد. گاسپر^۳ (۲۰۰۳) به‌زیستن را برای ارجاع به هر چیزی که به ارزیابی وضعیت یا هستی زندگی هر فرد مربوط می‌شود، تعریف کرده است. گاف و همکاران (۲۰۰۷) نیز به‌زیستن را آن‌چیزی می‌دانند که افراد براساس درک^۴ خود، قادر باشند آن را انجام دهند (این‌گونه باشند) و آنچه حقیقتاً می‌توانند انجام دهند (باشند).

درحالی‌که سه تعریف مذکور از دیدگاه روان‌شناختی، به‌زیستن را تعریف کرده‌اند و آن را توصیفی ساده از جایگاه و وضعیت زندگی فرد می‌دانند؛ در مقابل، محققان دیگری مانند مک‌آلیستر^۵ (۲۰۰۵) به‌زیستن را به‌جای نبود بیماری و آسیب‌شناسی، با ابعاد ذهنی (خودارزیابی) و عینی (اکتسابی) تعریف می‌کنند. به‌علاوه به‌زیستن را در دو مقیاس فردی و اجتماعی سنجش‌پذیر می‌دانند. از این‌رو در این تعریف، علاوه بر در نظر گرفتن ابعاد عینی به‌زیستن، برای نشان دادن گستردگی به‌زیستن به بُعد اجتماعی آن نیز توجه کرده‌اند.

برخی محققان مانند کنی^۶ (۲۰۰۵)، در تعریف مفهوم به‌زیستن بر چندبُعدی بودن این مفهوم تأکید کرده‌اند. او با روش تفکیک ابعاد به‌زیستن بیان می‌کند که به‌زیستن از سه بُعد مرتبط رفاه^۷ (تهیه غذا، آب آشامیدنی، سرپناه، مراقبت بهداشتی و سایر ملزومات شکوفایی جسمی^۸)، خرسندی^۹ (احساس مداوم رضایت فرد از زندگی) و آزادی (حق انتخاب سرنوشت و توانایی زیستن زندگی انتخاب‌شده) ساخته شده است (استوتز، ۲۰۰۶: ۴ تا ۵). آنتونی کنی بیان می‌کند که ابعاد دیگری نیز برای به‌زیستن وجود دارد که سایر محققان آن‌ها را بررسی کرده‌اند؛ ولی این سه بُعد، اصلی و پایه‌ای هستند. شکل ۱، ابعاد به‌زیستن از نظر کنی را نشان می‌دهد. سلامت و امکانات کافی برای زندگی، نمایانگر بُعد رفاه و

1. Shin
6. Kenny

2. Johnson
7. welfare

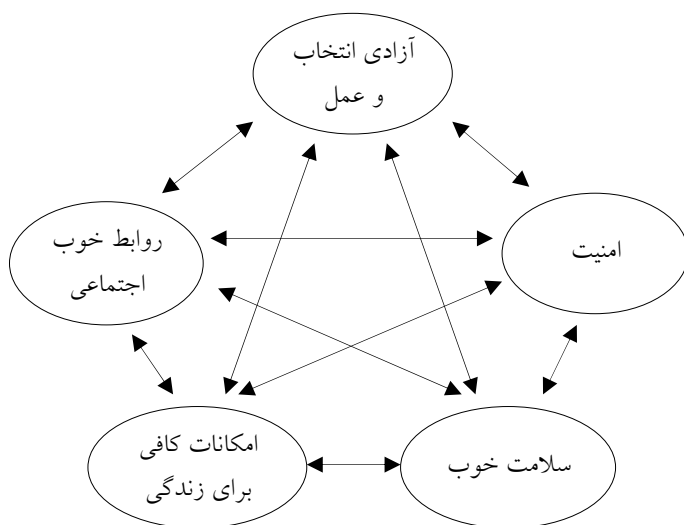
3. Gasper
8. physical flourishing

4. notionally

5. McAllister
9. contentment

امنیت و روابط خوب اجتماعی، نمایانگر بُعد خرسندی و آزادی انتخاب و عمل نمایانگر بُعد آزادی هستند.

شکل ۱. ابعاد به‌زیستن و روابط آن‌ها باهم، از دیدگاه آنتونی کنی.



منبع: (استوتز، ۲۰۰۶)

از ابعاد مدنظر کنی، بُعد رفاهی آن یعنی «امکانات کافی برای یک زندگی خوب» به‌دلیل سهولت در عملیاتی‌شدن بیشتر، مدنظر محققان، به‌ویژه اقتصاددانان، قرار گرفته است. در نظریه‌های اقتصاد نئوکلاسیک، به‌زیستن را حدّ نهایی مطلوبیت عینی خانوار می‌دانند که با درآمد اندازه‌گیری می‌شود. منابع بیشتر، اجازه دستیابی به کالا و خدمات بیشتر را می‌دهد که به‌سوی مطلوبیت یا به‌زیستن بیشتر هدایت می‌شود. به‌زیستن در اقتصاد، با شاخص‌هایی مانند فقر، ثروت خانوار، درآمد خانوار و مصرف، معنای نزدیکی دارد.

تعریف کنی به‌خوبی چندبُعدی‌بودن به‌زیستن را به نمایش می‌گذارد؛ اما مسیر را برای عملیاتی‌سازی مفهوم به‌زیستن دشوار کرده است. چندبُعدی‌بودن به‌زیستن گاهی آن‌قدر

گسترده شده که در برخی مطالعات به ده بُعد رسیده است: آموزش، کار، اوقات فراغت، مشارکت اجتماعی، امنیت، امنیت مالی، محیط، سلامت، زندگی خانوادگی و مسکن (توسعه منابع و مهارت‌های انسانی کانادا، ۲۰۱۰).

بنابراین، رویکردهای تعریف و اندازه‌گیری به‌زیستن از بُعد اقتصادی فاصله گرفته و با ابعاد غیراقتصادی عجین شده است (مک‌گیلورای، ۲۰۰۷: ۴). در این راستا، آمارتیاسن (۱۹۸۲/۱۳۸۳) در تعریف به‌زیستن بر قابلیت و عملکرد، ناسبام (۱۹۸۸) بر توانایی‌های اصلی انسان، گاف (۲۰۰۷) بر نیازهای انسانی واسط^۲ و نارایان^۳ (۲۰۰۰) بر نیازهای اخلاقی تأکید کرده‌اند. دُورکین^۴ (۱۹۹۶) در علوم سیاسی، اساس بحث درباره به‌زیستن را بر عدالت قرار می‌دهد و بر این عقیده است که اندازه‌گیری خوب‌بودن زندگی، بدون درنظرگرفتن عدالت و برابری ممکن نیست (تالبوت، ۲۰۱۰: ۷۴). مارشال^۵ (۱۹۹۵) نیز به‌زیستن را کیفیت بودن در جایی می‌داند که تمام افراد آن اجتماع، امنیت اقتصادی دارند، به هم احترام می‌گذارند، ارزش انسانی دارند و با آنچه اطرافشان است، احساس ارتباط می‌کنند. آن‌ها برای دسترسی به منابع ضروری توانایی دارند و قادرند در فرایندهای تصمیم‌گیری شرکت کنند که بر آنان تأثیر می‌گذارد. در تعریف مارشال از به‌زیستن، به‌جز امنیت اقتصادی، ارتباط انسان با محیط نیز دیده شده است؛ اما او ادراک خود انسان را در رضایت از کیفیت محیط نادیده گرفته است. همچنین، این کیفیت محیط در هر فرهنگ و شاید برای هر انسانی متفاوت باشد.

برخلاف مفهوم به‌زیستن در اقتصاد، روان‌شناسی در تعریف به‌زیستن بر عواملی متمرکز شده است که افراد را شاد می‌کند. روان‌شناسان، به‌زیستن را نتیجه شناخت و احساس می‌بینند (آندروز^۶ و ماکنل^۷، ۱۹۸۰؛ داینر^۸، ۱۹۹۳؛ ریف^۹ و کیس^{۱۰}، ۱۹۹۵؛ هرزاگ^{۱۱} و همکاران، ۱۹۹۵). از دیدگاه روان‌شناسی همچون داینر، به‌زیستن مسائل زیر

- | | |
|--|------------------------|
| 1. Human Resources and Skills Development Canada | 2. Mediate human needs |
| 3. Narayan | 4. Dworkin |
| 5. Marshall | 6. Andrews |
| 7. Mackennell | 8. Diener |
| 9. Ryff | 10. Keyes |
| | 11. Herzog |

را شامل می‌شود: ۱. ارزیابی مثبت از زندگی هر فرد در ارتباط با احساسات خوب؛ ۲. احساسات مثبت کنونی مانند لذت، شادی، انرژی، بشاش‌بودن و خوشی؛ ۳. نبود احساسات منفی مانند افسردگی، عصبانیت، ناراحتی و اضطراب (یئو، ۲۰۰۹). این تعریف نشان می‌دهد که به‌زیستن در دو نکته شاخص و یگانه است: نخست اینکه به‌زیستن مفهومی چندبُعدی و پیچیده است؛ از این رو، مؤلفه‌هایی مانند رضایت از زندگی (مانند قضاوت کلی از زندگی فرد)، رضایت در ابعاد متفاوت زندگی (مانند رضایت از شغل)، اثر مثبت (احساسات رضایت‌بخش) و سطوح پایین اثر منفی (احساسات ناخوشایند)، ابعادی جدا از به‌زیستن هستند. دوم اینکه می‌توان دو مدل را، یعنی مدل دوقطبی^۲ و مدل دوعاملی^۳، برای به‌زیستن فرض کرد؛ مدل اول به‌زیستن، مدل دوقطبی است که در آن به‌زیستن در هر بُعد واحد، ممکن است مثبت یا منفی باشد. مدل دوم مدلی دوعاملی است. از نظر داینر، مؤلفه‌های به‌زیستن مفاهیمی دوقطبی نیستند، بلکه از دو ساختار جداگانه درست شده‌اند؛ تأثیر مثبت و تأثیر منفی. پس باید از ابزاری برای اندازه‌گیری استفاده کنیم که هم خوشی^۴ و هم ناخوشی^۵ را اندازه‌گیری کند (کیم، ۲۰۰۰: ۱۷). به بیان دیگر، باید توجه کرد این مسئله که احساسات مثبت را بیشتر تجربه کنیم، با تجربه کمتر احساسات منفی موازی نیست.

داینر (۲۰۰۰) در چارچوب رویکرد روان‌شناختی، تعریفی از به‌زیستن ارائه کرد که تقریباً دیگران نیز درباره آن توافق دارند. به‌زیستن، ارزیابی ذهنی از کل ارزیابی‌های زندگی فرد است که عاطفی^۶ و شناختی است. افراد هنگامی احساس به‌زیستن می‌کنند که رضایت بسیار و نارضایتی اندکی از زندگی داشته باشند؛ هنگامی که به فعالیت‌های سرگرم‌کننده مشغول هستند و هنگامی که احساس لذت فراوان و درد اندکی دارند و از زندگی خشنودند. با وجود مقبولیت این تعریف، بُعد ذهنی به‌زیستن در آن پررنگ‌تر بوده و بُعد

1. Yeo
4. pleasant

2. Bipolar
5. unpleasant

3. two factors
6. affective

اجتماعی‌اش نادیده گرفته شده است. روان‌شناسان دیگر نیز، مانند ریان^۱ و دسی^۲ (۲۰۰۱) به‌زیستن را با تفکیک بیشتری تعریف کرده‌اند؛ اما به ابعاد غیرروان‌شناختی آن اشاره نکرده‌اند. آن‌ها به‌زیستن را از عملکردی روان‌شناختی متمایز می‌دانند که با تجارب مثبت، احساس یکپارچه‌ای از خود^۳، عزت‌نفس قوی و خودشکوفایی نشان داده می‌شود. تحقیقات برگرفته از رویکرد روان‌شناختی درزمینه به‌زیستن حجم درخور توجهی از پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌گرفته، به‌ویژه در ایران را در بر گرفته است (نک: شکری و همکاران، ۱۳۸۶؛ رفیعی‌نیا و اصغری، ۱۳۸۶؛ میرزاحسنی و همکاران، ۱۳۸۶؛ فراهانی و همکاران، ۱۳۸۸؛ پیوسته‌گر و همکاران، ۱۳۸۹؛ بهرامی و همکاران، ۱۳۹۰؛ تقریبی و همکاران، ۱۳۹۱). در این تحقیقات، به بستر اجتماعی و ابعاد غیرروان‌شناختی به‌زیستن توجه نشده است.

ماندرسون^۴ (۲۰۰۵) این ایده را بیان کرد که به‌زیستن به بستر اجتماعی مرتبط است. به عقیده او به‌زیستن وضعیت جسمانی یک فرد نیست، بلکه فراتر از سلامت جسمانی و مرتبط با بستر اجتماعی افراد است. یکی‌کردن احساس رضایت، خرسندی، موفقیت فردی^۵ و آرامش درونی، مسائلی بیش از سلامت و درحقیقت ساختاری اجتماعی هستند (کینگ، ۲۰۰۷). کینگ (۲۰۰۷) به‌زیستن جمعی^۶ را در کنار به‌زیستن فردی بسط می‌دهد که از روابط خانواده و شبکه همسایگی، شبکه‌های ارتباطی، مالکیت مسکن، منابع و سیاست‌های دولتی موجود، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، روابط بازار کار، عاملیت و قدرت افراد تأثیر می‌گیرد. البته به‌زیستن ذهنی افراد و ابعاد چندگانه به‌زیستن که بر ارزیابی افراد از وضعیت کنونی‌شان تأثیر می‌گذارد، دو مقوله متفاوت هستند (مک‌گریگور، ۲۰۱۰). پیوند جدانشدنی به‌زیستن و بستر اجتماع در نقد فهم فایده‌گراها و لذت‌گراها بیان شده است. ازاین‌رو، به‌زیستن ممکن است در هر زمان و مکان بازتعریف و بازتفسیر شود.

1. Ryan

2. Deci

3. integrated sense of self

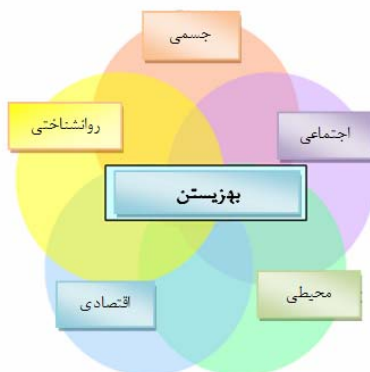
4. Manderson

5. personal fulfillment

6. collective well-being

در نظر گرفتن ابعاد اجتماعی و محیطی در تعریف به‌زیستن، ما را به‌سوی تعریفی کامل‌تر هدایت می‌کند که در شکل ۲ آمده است. بر این اساس، به‌زیستن ابعاد متعددی دارد و این ابعاد در هم‌پوشانی باهم هستند. «به‌زیستن تعادل بین عوامل فیزیکی، روان‌شناختی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی است که بر همهٔ ما در زندگی پرمشغله تأثیر می‌گذارد. اگر یکی از این نواحی از تعادل خارج و دچار اختلال شود، بر به‌زیستن کلی ما تأثیر می‌گذارد و باید کاری برای تعادل دوبارهٔ آن انجام دهیم. هر یک از این ابعاد از چهار بُعد دیگر تأثیر می‌گیرد و بر سایر ابعاد نیز تأثیر می‌گذارد.»

شکل ۲. به‌زیستن به‌مثابه مفهومی چندبُعدی.



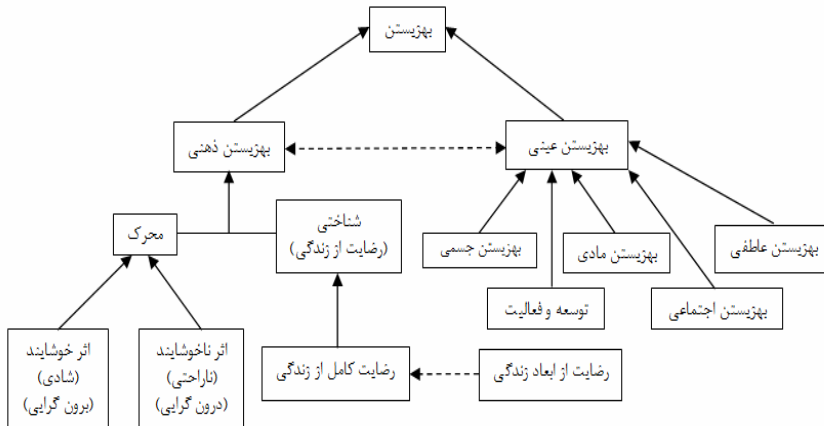
منبع: مؤسسه سلامت و به‌زیستن انگلستان^۱.

توجه به ارتباط فرد با محیط در این تعریف از به‌زیستن به‌خوبی مشاهده می‌شود: «به‌زیستن موقعیتی پویاست که در آن فرد قادر است استعدادهای بالقوه، کار، تولید و خلاقیت خود را گسترش داده، روابط مثبت و قوی با دیگران ایجاد کند و در اجتماعاتشان شرکت کند. این توانایی هنگامی افزایش می‌یابد که افراد قادر به برآوردن اهداف شخصی و اجتماعی خود باشند و به احساس مفید بودن در اجتماع دست یابند» (فیلد، ۲۰۰۹).

1. The Institute of Health and wellbeing in UK

علاوه بر در نظر گرفتن ماهیت چندبُعدی به‌زیستن و همچنین وابسته‌بودن آن به بستر اجتماعی، یکی دیگر از محورهای تعریف به‌زیستن، براساس ماهیت ذهنی و عینی‌بودن آن است. توجه به نمونه اخیر، به طبقه‌بندی دو مقوله «به‌زیستن عینی» و «به‌زیستن ذهنی» منتج شده است. «به‌زیستن عینی» مربوط به موقعیت اجتماعی و مادی است که احساس به‌زیستن فردی یا اجتماعی را پرورش یا کاهش می‌دهد. «به‌زیستن ذهنی» به ارزیابی شخص از به‌زیستن خودش برمی‌گردد. این طبقه‌بندی و روابط آن، در شکل ۳ آمده است. البته تفکیک عوامل این مدل، مرزهای مشخصی نشان نمی‌دهد و تنها ذهنی و عینی‌بودن را جدا کرده است.

شکل ۳. روابط بین ابعاد مختلف به‌زیستن ذهنی و عینی.



منبع: هرد، ۲۰۰۳.

کینگ (۲۰۰۷) در مفهومی بین‌رشته‌ای، پیشینه به‌زیستن را در چهار شاخه مطرح می‌کند: سه شاخه فلسفه و اقتصاد و روان‌شناسی و شاخه چهارم مطالعات اجتماعی است که ترکیبی از جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و علوم سیاسی است. جریان چهارم، چارچوبی نظری را که رابطه بین به‌زیستن فردی و بافت اجتماعی است، گسترش داده است.

1. Hird

جدول ۲. تمرکز موضوعی به‌زیستن در علوم مختلف اجتماعی.

علوم فلسفی	علوم سیاسی	علوم اقتصادی	علوم روان‌شناختی	علوم اجتماعی
بررسی مفهوم «خوب»	حقوق بشر، عدالت، آزادی و شهروندی و ...	جریان اول: فایده‌گراها، سنجش درآمد و فقر. جریان دوم: ورود عناصر محیطی و ذهنی و اجتماعی در کنار درآمد و ثروت افراد.	به‌زیستن ذهنی، به‌زیستن روان‌شناختی، هم‌پوشی با مفهوم شادکامی.	روابط فرد با دیگران و اجتماع، توسعهٔ انسانی، تحصیلات، امید زندگی و بیماری و... هم‌پوشی با مفهوم کیفیت زندگی.

در پایان این بخش از مقاله، ارتباط به‌زیستن با برخی مفاهیم نزدیک به آن و شباهت‌ها و تمایزات آن‌ها را به‌طور خلاصه بررسی می‌کنیم. در پیشینهٔ تحقیق، مفاهیم بسیاری برای به‌زیستن بیان شده است؛ مانند استاندارد زندگی، کیفیت زندگی، رضایت از زندگی، کامیابی، رفاه، زندگی خوب^۱ و... معانی بعضی از این مفاهیم با به‌زیستن متفاوت است و بعضی لغات نیز هم‌پوشانی دارند. محققانی مانند استرلین، اصطلاحات شادی آشکار^۲، به‌زیستن ذهنی، رضایت، مطلوبیت/ بهره‌مندی/ فایده، رفاه و به‌زیستن را برابر دانسته‌اند. مک‌گیلورای (۲۰۰۷) نیز اصطلاحات به‌زیستن انسانی^۳، کیفیت زندگی^۴، توسعهٔ انسانی، ارضای نیازهای اساسی انسانی^۵ را یکسان در نظر گرفته است. تعدادی از پژوهشگران این عرصه، بین به‌زیستن و واژه‌های دیگر هم‌معنایی فرض کرده‌اند؛ اما به‌نظر می‌رسد که پژوهشگرانی که به‌صورت عمیق در این حوزه فعالیت می‌کنند، بین به‌زیستن و دیگر مفاهیم تفاوت‌های خاصی قائل هستند.

وینهون^۶ (۱۹۹۱) بیان می‌کند که برای اینکه بفهمیم چقدر زندگی مان خوب می‌گذرد، لغات بسیاری وجود دارد. اخیراً لغت کیفیت زندگی و به‌زیستن برای فهم این مسئله، بیشتر از

1. well-living
4. quality of life

2. explicitly happiness
5. basic human needs fulfillment

3. human well-being
6. veenhoven

سایر مفاهیم استفاده شده است؛ اما پیش تر لغت رفاه و شادکامی مرسوم بوده است. البته در این زمینه مسائل زیادی وجود دارد؛ مسئله اول این است که این مفاهیم خالی از ابهام نیستند. برای مثال، واژه بهزیستن حاکی از کیفیت زندگی به طور کلی است و ارزیابی جنبه‌های مختلف زندگی، مانند وضعیت سکونت یا تغییر شغلی را نیز شامل می‌شود. برخلاف بهزیستن، کیفیت زندگی در بعضی از زمینه‌ها مانند کیفیت زندگی اجتماعی مطرح شده است و حتی به جای شادی شهروندان از آن استفاده می‌شود. البته درباره تفاوت معنایی این مفاهیم، اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. مسئله دوم کلی بودن این واژه‌هاست که در تعریف مشکل ساز و در عمل نیز، سنجش همه چیز را شامل می‌شود (مک‌گیلورای، ۲۰۰۷).

در همین زمینه، مک‌گرگور (۲۰۱۰) بیان می‌کند که «کیفیت زندگی» به ادراک و میزان رضایت و اعتماد به اوضاع، روابط و آنچه فرد را احاطه کرده است، مربوط می‌شود. در حالی که «بهزیستن» حالتی از خوب بودن، شاد، سالم و باهدف بودن است. همچنین، کیفیت زندگی تابعی از بهزیستن افراد است. «استاندارد زندگی»^۱ نیز ابعاد واقعی زندگی است که افراد تجربه می‌کنند. «رفاه» بیشتر احساس حمایت را دربردارد و در ترکیبی مانند رفاه کودکان به خوبی نمایان می‌شود و مباحث برنامه‌های دولتی را که برای افراد فقیر و مشکلات بهداشتی آنان مطرح است نیز مدنظر دارد. عافیت^۲ بیشتر به انتخاب فرد مربوط می‌شود که بر بهزیستن آن شخص تأثیر می‌گذارد. همچنین خوشی، پیش شرط بهزیستن است و برپایه سلامت فیزیکی و روانی و عاطفی قرار دارد. خوشی، مشروط به فرایندی است که در آن، دائماً درباره بودن افراد در وضعیت کنونی‌شان پرسش شود. خوشی به صورت قراردادی به سلامت و رهایی از بیماری پیوند خورده است؛ اما بهزیستن، حالت رضایت بخشی از شادی و تندرستی و کامیابی است. مفهوم خوشی، بر مسئولیت افراد برای بهزیستن خود با سبک زندگی ارتقاء دهنده سلامت تأکید دارد. بیشترین استفاده از لغت بهزیستن در حیطه سلامت دیده می‌شود؛ اما بهزیستن هر فرد، شامل آن مسائلی است که

1. standard of living

2. Wellness

برای او «خوب» است. پس سلامت جزء اصلی و سازنده به‌زیستن است؛ ولی قطعاً همه موضوع به‌زیستن را شامل نمی‌شود.

بحث

تلاش برای ارائه یک تعریف: هرچند امروزه مفاهیمی همچون به‌زیستن به‌دلیل چندبُعدی بودن در بسیاری از تحقیقات علمی مطرح می‌شوند، هنوز تعریف مشترکی که درباره آن بین محققان این حوزه توافق باشد، وجود ندارد. تعریف و مفهوم‌پردازی به‌زیستن کاری بس دشوار است؛ چراکه در نگاه اول معنای احساس خوش و شادکامی را نشان می‌دهد و در نگاهی وسیع‌تر، به‌زیستن به انسان و نیازهای بشری متصل است و این نیازها در بستر اجتماع شکل می‌گیرد و به عرصه ذهنیت و عینیت فرد وارد می‌شود. هنگامی این بحث دشوارتر می‌شود که از به‌زیستن اجتماع یا گروهی از افراد سخن به‌میان آید؛ آن‌گاه تناقض فرهنگ‌های متعدد و استانداردهای اولیه زندگی دوباره مطرح می‌شود.

«داشتن احساس خوب» و «خوب عمل کردن در بافت اجتماعی» چارچوبی مفهومی است که امروزه در بسیاری از تحقیقاتی که به‌دنبال عملیاتی کردن به‌زیستن هستند، دیده می‌شود؛ اما تمام این مفاهیم و نظریه‌های مطرح شده، برای کسانی که تصمیم‌گیرنده و سیاست‌گذار هستند و همچنین از دیدگاه بحث‌های اخلاقی متفاوت است. شاید نظریه خواسته (میل/تمایل) در بافت سیاسی بیشتر معنا پیدا کند. مفاهیم خوب ذاتی نیز در بحث‌های فلسفی اخلاق رواج بیشتری دارد. متفکران حوزه‌های متعدد نیز هریک از ظن خود به مفهوم به‌زیستن نگریسته‌اند. محققان حوزه روان‌شناسی بر سر به‌زیستن ذهنی و روان‌شناختی (شادکامی) مباحثه کرده‌اند و در تلاشند که ابزارهای شناختی اجتماعی را به قلمرو سنجش به‌زیستن ذهنی وارد کنند. اقتصاددانان نیز برای عینیت‌بخشیدن بیشتر به مفهوم به‌زیستن، مفاهیم فقر و ثروت را در شاخص‌های خود بیان می‌کنند. هرچند امروزه بحث داغ ابعاد ذهنی و اجتماعی به‌زیستن در همایش‌های بین‌المللی اقتصاد مطرح شده

است؛ اندیشمندان اجتماعی نیز با دیدگاه‌های کلان‌تر به این حوزه وارد شده‌اند تا با ترکیبی از دیدگاه‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه، به‌زیستن را به‌لحاظ نظری و عملیاتی مفهوم‌سازی کنند.

همان‌طور که گاف و مک‌گرگور (۲۰۰۷) بیان کرده‌اند تفکر در مفهوم به‌زیستن در مرحله اول نیازمند ترکیب این سه گزینه است: ۱. آن چیزی که یک فرد دارد؛ ۲. با آن چیزی که دارد چه کار می‌تواند انجام دهد؛ ۳. درباره آنچه دارد و می‌تواند انجام دهد، چه فکر می‌کند. به بیان دیگر، این دیدگاه از ترکیب سه چارچوب نیازها و منابع و کیفیت زندگی برخاسته است که به‌مثابه عناصر به‌زیستن قلمداد می‌شوند. از این‌رو، به‌زیستن ارزیابی فرد یا جامعه از این سه گزینه است؛ نیازهای خود را در نظر می‌آورد و منابعی که می‌تواند نیازهایش را با آن برطرف کند و در کل، فرد چه تصویری از نیازها و منابعش دارد. آیا ارزیابی فرد و جامعه از این سه گزینه مثبت است؟ این نوع نگاه در بعضی از تعاریف در این مقاله بررسی شده است.

بررسی ادبیات مفهومی و نظری به‌زیستن نشان داد که به‌زیستن، هم در نظریه اجتماعی و هم در گفتمان عامه مفهومی است که هنوز در تعریف مفهومی و عملیاتی آن توافق و اجماع وجود ندارد. به بیان دیگر، به‌زیستن مفهومی پیچیده و چندبعدی و بین‌رشته‌ای است. این موضوع منتج به ازدیاد مفاهیم و تعاریف در اشاره به این مفهوم شده است که در اغلب نمونه‌ها هم‌پوشی و گاهی تناقض معنایی دارند. جمع‌بندی برخی تعاریف ارائه‌شده از به‌زیستن توسط محققان مختلف در جدول ۳ خلاصه شده است.

ارائه تعاریف متعدد از به‌زیستن، پیچیدگی این مفهوم را برای ما بیشتر مشخص می‌کند. شاید در تمام نمونه‌های مطرح‌شده بتوان دیدگاه ارسطو را حاکم دید که به‌زیستن (یودیمونیا) تنها احساس شادی نیست، بلکه قابلیتی بیش از احساس شادی دارد و دارای ساختار منطقی است و ارتباطی بین جامعه و هویت فرد را در آن می‌توان دید.

جدول ۳. خلاصه‌ای از تعاریف ارائه‌شده از به‌زیستن.

محققان	عناصر تأکیدشده در تعریف به‌زیستن	ابعاد			
		روان‌شناختی	محیطی	اجتماعی	اقتصادی
آمارتیا سن (۱۹۸۲)	براساس قابلیت افراد			*	*
ناسبام (۱۹۸۸)	توانایی‌های اصلی انسان			*	*
وینهنون (۱۹۹۱)	کیفیت زندگی به‌صورت کلی			*	*
مارشال (۱۹۹۵)	کیفیت بودن در اجتماعی با امنیت اقتصادی، احترام به هم، وجود ارزش انسانی، توانایی دسترسی به منابع ضروری و توانایی شرکت‌کردن در فرایندهای تصمیم		*	*	*
دورکین (۱۹۹۶)	وجود عدالت			*	*
شاین و جوهانسون (۱۹۹۸)	ارزیابی سراسری از کیفیت زندگی یک فرد براساس معیارهای برگزیده آن فرد	*			
نارایان (۲۰۰۰)	نیازهای اخلاقی			*	*
داینر (۲۰۰۰)	ارزیابی ذهنی از کل ارزیابی‌های زندگی یک فرد	*			
ریان و دسی (۲۰۰۱)	عملکرد روان‌شناختی متمایز	*			
گاسپر (۲۰۰۲)	ارجاع به هر چیزی برای ارزیابی وضعیت یا بودن زندگی فرد	*			
آنتونی کتی (۲۰۰۵)	رفاه، خرسندی، آزادی	*		*	*
مکالیستر (۲۰۰۵)	نبود بیماری	*			
ماندرسون (۲۰۰۵)	به‌زیستن وضعیت جسمانی فرد نیست؛ بلکه آن فرای سلامت جسمانی و برای افرادی در بستر اجتماع است.			*	
موسسه به‌زیستن انگلستان (۲۰۰۵)	تعادل بین عوامل فیزیکی، روان‌شناختی، اجتماعی، اقتصادی و محیطی	*	*	*	*

ابعاد					عناصر تأکیدشده در تعریف بهزیستن	محققان
فیزیکی	اقتصادی	اجتماعی	محیطی	روان‌شناختی		
		*		*	قرار دادن دیدگاه سعادت‌خواهی و لذت‌خواهی در کنار هم	کینگ (۲۰۰۷)
				*	آن چیزی که افراد به صورت ادراکی یا حقیقی قادر باشند انجام دهند یا این‌گونه باشند.	گاف و دیگران (۲۰۰۷)
		*			یک موقعیت پویا که فرد قادر است استعدادهای بالقوه، کار، تولید و خلاقیت را گسترش داده، روابط مثبت و قوی را با دیگران بسازد و در اجتماعاتشان شرکت کند.	فیلد (۲۰۰۹)

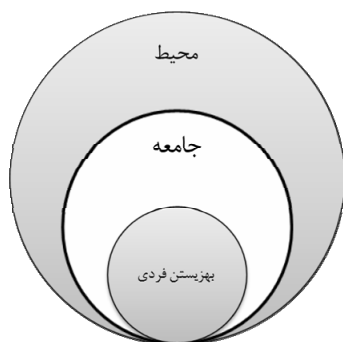
همان‌طور که در جدول ۳ مشخص شده است، برخی محققان در تلاش برای تعریف بهزیستن، آن را به اجزایش تفکیک کردند تا ملموس باشد. این شیوه با مسائل و مشکلات زیر همراه است:

۱. شناسایی اجزای بهزیستن، به سؤال «چه چیزی در زندگی مهم است؟» مربوط می‌شود و اینکه چگونه فراتر از ارزش‌های متفاوت بشری به تعریف و ابعاد همگانی می‌رسد، خود محل سؤال است.

۲. بهزیستن به استانداردها مربوط می‌شود؛ اما چه کسی این استانداردها را مشخص می‌کند؟ علاوه بر نمونه‌های مذکور، بهزیستن در خلأ ایجاد نمی‌شود. اگر دوایر متحدالمرکزی را فرض کنیم که از بسترهای جامعه و محیط (شامل اقتصاد و سیاست و فرهنگ و...) تشکیل شده باشد، بهزیستن در هسته مرکزی قرار می‌گیرد که به بسترهای دیگر، متصل و با آنها در ارتباط است. بهزیستن را به‌مثابه هسته مرکزی، با توجه به بافت فرهنگی جامعه خود، می‌توان به عناصری سازنده تقسیم کرد. البته می‌توان عناصر مختلف بهزیستن را از هم جدا کرد و به صورت متمایز در آن زمینه عمل کرد؛ اما به صورت ذاتی، آنها باهم هم‌پوشانی دارند. نکته دیگری که در شکل ۴ نیز مشخص شده، این است که حتی اگر بهزیستن را

صفت و نسبتی فردی در نظر بگیریم، برای فهم و نشان‌دادن آن لازم است که فرد در ارتباط با جامعه بررسی شود.

شکل ۴. به‌زیستن فردی در بستر جامعه و محیط.



همچنین، بهتر است در تعریف به‌زیستن بین دو نوع دیدگاه تمایز قائل شویم: این دو دیدگاه را پنهانگر و ژرفانگر می‌نامیم. در دیدگاه پنهانگر، از بیرون به درون نگریده می‌شود و تعادل بین محیط و ابعاد فیزیکی و اجتماعی و فراهم‌بودن منابع، بر روی به‌زیستن فرد تأثیر می‌گذارد. در این دیدگاه، به‌زیستن به صورت موقعیتی پویا دیده می‌شود؛ اما در دیدگاه ژرفانگر از درون به بیرون نگریده می‌شود؛ یعنی ادراک و احساس خوشایند فرد ملاک قرار می‌گیرد و ارتباط مناسب فرد با محیط به مثابه تعیین‌کننده‌های به‌زیستن دیده می‌شود.

از هر یک از این دو دیدگاه که بخواهیم به به‌زیستن نگاه کنیم، فرد در گفت‌و شنود^۱ با محیط خارج از خود قرار دارد و اگر بتواند با آن محیط به نحوی ارتباط برقرار کند که احساس خوشایندی را به دنبال داشته باشد، به به‌زیستن رسیده است. باید توجه داشت که

1. Dialogue

این گفت‌وشنود درون و بیرون در فرایند پویایی اتفاق می‌افتد که از دوران کودکی تا سالمندی را دربرمی‌گیرد و دوران ابتدایی زندگی می‌تواند بر به‌زیستن دوران پایان زندگی تأثیر گذارد. همچنین، در این تعریف به جای فرد می‌توان یک خانوار یا اجتماع را فرض کرد که با بسترهای خود ارتباط برقرار می‌کنند و در پی برقرارکردن تعادل بین فضای درون و بیرون خود هستند.

به این ترتیب، در مقاله حاضر ضمن مروری انتقادی بر تعاریف به‌زیستن، تلاش شده است تا تعریفی مشخص و جامع به صورت زیر پیشنهاد شود:

«به‌زیستن وضعیت خوشایندی است که در ارتباط با بستر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیط معنا پیدا می‌کند. این وضعیت پویاست و فرد دائماً بین فضای درونی خود با فضای بیرونی گفت‌وشنودی برقرار می‌کند که به ارزیابی از موقعیت‌ها می‌انجامد. برهم‌خوردن برداشت از تعادل بین فضای درون و بیرون فرد و همچنین، ناهماهنگی بین عناصر بیرونی، وضعیت خوشایند فرد را برهم می‌زند. همچنین، این وضعیت فرایندی بوده است و از انباشت تجارب فرد در طول دوران‌های مختلف زندگی، کودکی، جوانی، میان‌سالی، بزرگ‌سالی و سالمندی شکل می‌گیرد.»

- بهرامی، ف. و همکاران (۱۳۹۰)، همبستگی بین بهزیستی ذهنی با کیفیت زندگی زناشویی زوجین، *مجله دانشگاه علوم پزشکی قم*، ش ۲۰: ۶۷ تا ۶۱.
- پیوسته‌گر، م. و همکاران (۱۳۸۹)، رابطه خلاقیت و بهزیستی ذهنی در دانشجویان، *نشریه علوم رفتاری*، ش ۱۳: ۲۰۷ تا ۲۱۴.
- تقریبی، ز. و همکاران (۱۳۹۱)، بهزیستی ذهنی در دانشجویان دانشکده پرستاری و مامایی کاشان، *مجله نسیم دانش*، ش ۳۷: ۵۴ تا ۶۲.
- سن، آ. (۱۳۸۳)، *توسعه به‌مثابه آزادی (ترجمه وحید محمودی)*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- شکر، ا. و همکاران (۱۳۸۶)، تفاوت‌های جنسیتی در بهزیستی ذهنی: نقش ویژگی‌های شخصیت، *مجله روان‌پزشکی و روان‌شناسی بالینی ایران*، ش ۵۰: ۲۸۹ تا ۲۸۰.
- فراهانی، م. و همکاران (۱۳۸۸)، رابطه بین رضایت از زندگی با کیفیت زندگی و بهزیستی ذهنی در معلمان شهر تهران، *فصلنامه پژوهش در سلامت روان‌شناختی*، ش ۹: ۱ تا ۱۴.
- رفیعی‌نیا، پ. و اصغری، آ. (۱۳۸۶)، رابطه بین انواع عشق و بهزیستی ذهنی در دانشجویان متأهل، *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ش ۹: ۴۹۱ تا ۵۰۲.
- میرزاحسینی، ح. و همکاران (۱۳۸۶)، عوامل تعیین‌کننده بهزیستی ذهنی: نقش عوامل جسمانی روان‌شناختی و عوامل اقتصادی جمعیت‌شناختی، *فصلنامه خانواده و پژوهش*، ش ۲: ۹۲ تا ۱۱۰.
- Andrews, F. M., and A. C. Mackennell (1980). Measures of Self-Reported Well-Being, *Social indicator research*, 8, Pp.127-156.
- Barwais, F. (2011). Definitions of Wellbeing, Quality of life and Wellness, *National Wellness Institute of Australia*.
- Boniwell, L. (2012). The Concept of Eudaimonic Well-Being, available at: <http://www.positivepsychology.org.uk/pp-theory/eudaimonia/34-the-concept-of-eudaimonic-well-being.html>
- Diener, E. (1993). Assessing Subjective Well-Being: Progress and Opportunities, *Social Indicators Research*, 31, Pp. 103-157.
- Diener, E. (2000). Subjective Well-Being: The Science of Happiness and a Proposal for a National Index, *American Psychology*, 55(1): 34-43.
- Field, J. (2009). Wellbeing and Happiness, *National Institute of Adult Continuing Education*.

- Fletcher, G. (2011). A New Objective list of Theory, Discussion Paper, *International Society for Utilitarian studies* (ISUS), Pisa University.
- Gasper, D. (2003). Human Well-Being: Concepts and Conceptualizations, Netherlands: Institute of Social Studies.
- Gough, I., and J. A. Macgregor (2007). *Well-being in Developing Countries from Theory to Research*, London: Cambridge press.
- Harrison, K. (2002). *Objectifying the Objective list*, MA Thesis in Art, Rice University.
- Haslanger, S. (2006). Moral Problem and the Good Life, available at: www.dspace.mit.edu/handle
- Haworth, J. and G. Hart (2007). Well-being: Individual, Community and Social perception, London: Palgrave, Macmillan
- Heathwood, C. (2006). *Desire Satisfactionism and Hedonism, Philosophical Studies*, 128, Pp. 539–563.
- Herzog, A. R., W. L. Rodgers, and J. Woodworth (1982). Subjective Well-Being among Different Age Group, *Institute for Social Research*, Survey Research Center, University of Michigan.
- Hird, S. (2003) What is Wellbeing? *A brief review of current literature and concepts*. NHS Health Scotland, available at: <http://www.phis.org.uk>
- Human Resources and Skills Development Canada (2012). <http://www4.hrsdc.gc.ca>
- Kim, J. (2000). *Social Change and Psychological Wellbeing: A Structural Equation Model*, PhD Dissertation in Philosophy, Hawaii university.
- King, P. (2007). The Concept of Wellbeing and Its Application in a Study of Ageing in Aotearoa New Zealand, *Family Centre Social Policy Research Unit and the Population Studies Centre*, University of Waikato.
- McAllister, F. (2005). Well-being: Concepts and Challenges, Discussion Paper prepared for the Sustainable Development Research Network, available at: www.sd-research.org.uk
- MacGeregor, S. (2010). Well-being, Wellness and Basic Human Needs in Home Economics, McGregor Monograph Series No. 201003.
- Macgillivray, M. (2007). *Human Well-being*, London: Palgrave
- Mcgillivray, M. and M. Clark (2006). *Understanding Human Well-being*, United Nation, New York.
- WHO (1946). *Preamble to the Constitution of the World Health Organization as adopted by the International Health Conference*, New York, 19-22 June.
- Qizilbash, M. (1998). *The Concept of Well-being*, Economics and Philosophy, 14, Pp. 51-73.
- Rayan, M. and E. Deci (2001). On Happiness and Human Potentials: A

- Review of Research on Hedonic and Eudaimonic Well-being, *Annual Review of Psychology*, 52, Pp.141-66.
- Ryff, C. D, and C. L. M. Keyes, (1995). The Structure of Psychological Well-Being Revisited. *Journal of Personality And Social Psychology*, 69, Pp. 719-727.
 - Seedhouse, D. (1995). Well-being: Health Promotion's Red Herring, *Health Promotion International*, 10(1): 61-67.
 - Stanford Encyclopedia of Philosophy (2001). Definition of Well-being, available from: www.plato.stanford.edu/entries/well-being.
 - Stoll, L., J. Michaelson and C. Seaford (2012). Well-being Evidence for Policy: A review NEF, available at: www.neweconomics.org
 - Stutz, J. (2006). *The Role of Well-being in a Great Transition*, Boston: Tellus Institute.
 - Sustainable Development Research Network (2005). *Wellbeing Concept and challenges*, London.
 - Shin, D., and D. Johnson (1978). Avowed Happiness As An Overall Assessment Of The Quality of Life, *Social Indicators Research*, 5(1): 475-492.
 - Talbott, J. W. (2010). *Human Rights and Human Well-being*, London: Oxford University Press.
 - The Institute of Health and wellbeing in UK (2005). *Health and wellbeing Definition*, Available at: <http://www.hwbuk.com>
 - Weijers, D. M. (2012). *Hedonism and Happiness in Theory and Practice*, PhD Dissertation in Philosophy, Victoria University.
 - Walsh, P. (2005). *Well-being, in Honderich*, Pp. 955-956. In *The Oxford Companion to Philosophy*, Oxford University Press.
 - Yeo, J. (2009), the *Roles of Economic and Social Resources in Immigrants Well-being in the United States*, PhD Dissertation in Philosophy, Ohio state university.